

## به نام خالق هستی

نویسنده : تینا شیرازی

رشته : کامپیوتر

موضوع : تجربه ی ایده کاپ

ورودی مهر ۹۶

یکی از روزهای خدا طبق معمول هر روز صبح به مدرسه رفتم . وقتی از پله ها بالا رفتم چشمم به تابلوی اعلانات افتاد . اطلاعیه ای در مورد ایده کاپ بود که توجهم را جلب کرد . بدون اینکه عکس العملی از خود نشان بدهم به کلاس رفتم . اتفاقا بچه ها هم داشتن در مورد ایده کاپ جدید حرف میزدند و هر کسی نظری میداد . وقتی موضوع را فهمیدم به فکر فرو رفتم . البته هیچ ایده ای به فکرم نرسید ولی باز ، به موضوع فکر میکردم . زنگ تفریح با دوستانم سحر ، انوار ، فاطمه و مهدیس تصمیم گرفتیم در ایده کاپ امسال شرکت کنیم بدون اینکه ایده ای به فکرمان رسیده باشد ولی باهم عهد بستیم که تلاش کنیم و نتیجه ی تلاشمان را ببینیم . چند روزی گذشت و هر ایده ای به نظرمان میرسید مناسب نبود و باز میخواستیم بهترین ایده را بدهیم . تا اینکه خانم طحان ، مدیر مدرسه ما سه روز کارگاه تفکر برایمان در مدرسه گذاشت و ما در این کارگاه های تفکر شرکت کردیم و با همکاری و مشورت با یکدیگر و همچنین با استفاده از نظرات مدیر عزیزمان خانم طحان موضوعی را انتخاب کردیم و تصمیم گرفتیم روی موضوع و هدفمان تمرکز کنیم و آن را به نتیجه برسانیم .

ایده مان را برای ایده کاپ فرستادیم و پس از چند روز موضوع ما انتخاب شد و با قدرت و توان بیشتر موضوع را دنبال کردیم . البته شهرداری هم در دو جمعه متوالی کلاسی برایمان گذاشت که در این کلاس ها شرکت کردیم . موضوع کلی ایده کاپ شهرداری در مورد ایجاد جاذبه نوین گردشگری در اصفهان بود و ایده ما برای این جاذبه پارک رازگشایی بود . من و دوستانم هر روز در هر فرصتی در مورد ایده مان صحبت می کردیم و با کمک و همیاری توانستیم پیشرفت بسیار خوبی داشته باشیم . دو روز قبل از از

ارائه دادن ایده خود بچه ها به خانه ما آمدند و ما با کمک یکدیگر توانستیم تولید محتوا در مورد ایده مان درست کنیم. تقریباً مطمئن بودیم که نتیجه خوبی نصیبمان خواهد شد .

بالاخره روز ارائه ایده کاپ رسید . من به همراه مادر و خواهرم ، به سائنی که در آن برنامه ایده کاپ اجرا میشد رفتم. خواهرم تیا هم در یک مرحله از ایده کاپ قبول شده بود و برای گرفتن جایزه خود همراه ما آمده بود. وقتی وارد سالن شدم ، جمعیت زیادی را دیدم. تپش قلبم شدید شده بود ولی امید زیادی داشتم چرا که من و دوستانم تلاش زیادی کرده بودیم. مدیر مدرسمان خانم طحان هم به اتفاق گروهی از بچه های مدرسه برای تشویق به سالن آمده بودند البته خانم طحان و دوتا از معلمان عزیزمان هم در ایده کاپ معلمان شرکت کرده بودند.

برنامه شروع شد و ایده ها یکی یکی ارائه داده شد. تا اینکه نوبت به ما رسید. ما را صدا زدند تا برای ارائه دادن آماده شویم. تولید محتوا را دادیم تا آماده ی پخش کنند. به ما گفتند که سیستم تولید محتوای ما را پشتیبانی نمی کند . استرس سر تا پای ما را فرا گرفت . اگر تولید محتوا پخش نمیشد ، حتما نتیجه خوبی برایمان نداشت. خلاصه خیلی ناراحت بودیم تا اینکه سیستم را عوض کردند و مشکل حل شد. خدا را شکر کردیم و نفس راحتی کشیدیم . نوبت به ما رسید . سحر که سخن گوی گروهمان بود روی سن رفت و از روی تولید محتوا شروع به توضیح ایده مان کرد. کار خیلی خوب پیش رفت . پس از توضیح ایده همه ی ما روی سن رفتیم . داوران در مورد ایده مان که پارک رازگشایی بود سوالاتی کردند و جواب های درستی شنیدند . با تشویق تماشاچیان پایین آمدیم و منتظر نتیجه شدیم . وقتی همه گروه ها ایده های خود را ارائه دادند، اعلام نتایج شروع شد. هیجان عجیبی داشتیم . مجری نتایج را برعکس از نفر هفتم شروع به خواندن کرد. نفر هفتم نبودیم . ششم نبودیم . پنجم نبودیم . چهارم نبودیم . سوم هم نبودیم. اینجا بود که تپش قلب هایمان بیشتر و بیشتر شد تا اینکه مجری اسم نفر دوم را نیز خواند و آن وقت بود که ما همگی از جا پریدیم . خدای من ! گروه ما اول شده بود. از خوشحالی نمی دانستیم چه

کنیم . اینجا بود که مجری اسم های ما پنج نفر را یکی پس از دیگری خواند و ما را نفر اول معرفی کرد. به طرف سن رفتیم تا جوایز خود را دریافت کنیم. هیجان زیادی سر تا پای ما را فرا گرفته بود. حتی صدای تشویق حاضرین در سالن را هم نمیشنیدم . فقط میدانم که پاهایم خودشان بدون آنکه من فرمانی به آن ها بدهم راه می رفتند.

وقتی جوایز را به ما دادند انگار توی ابرها راه میرفتم . صداهای دور و بر خود را نمی شنیدم . کمی طول کشید تا به خود آمدم . سحر میکروفن را به دست گرفت و از مدیر مدرسمان تشکر کرد . در این هنگام بود که تازه متوجه شدم که همه دارند عکس و فیلم میگیرند . از صدا و سیما برای گرفتن گزارش آمده بودند . وقتی از سن پایین آمدم ، چند خبرنگار ما را صدا زدند و با ما مصاحبه کردند و گفتند این گزارشات پخش خواهد شد . در این هنگام بود که به طرف مادر و خواهرم تیبیا رفتم و می دانستم که آن ها خیلی خوشحال شده اند . مادرم مرا در آغوش گرفت و به من تبریک گفت . اشک خوشحالی در چشمان مادرم حلقه زده بود . لبخندی به مادرم زدم و باز به طرف بچه ها رفتم چون یکی از خبرنگاران می خواست یک مصاحبه پنج نفری از ما بگیرد .

مراسم تمام شد و من به اتفاق خواهر و مادرم از دوستانم جدا شده و به خانه برگشتیم .

در آن روز ، نه در خبر عصر و نه در اخبار شبانگاه ، هیچ خبری از ما نشان ندادند . فردای آن روز ، گزارشی از ایده کاپ در تلویزیون پخش کردند . ولی متاسفانه هیچ نامی از ما که اول شده بودیم نبردند و یک گزارش کلی از ایده کاپ داده شد و جالب اینکه از نفرات سوم و چهارم گزارش پخش کردند و ما آخر نفهمیدیم این همه مصاحبه برای چه بود ! برای همین از این طرف و آن طرف عکس ها و فیلم هایی که بچه های مدرسه و مدیر و مادرم گرفته بودند ، جمع آوری کردیم و برای یکدیگر فرستادیم تا به عنوان یادگاری داشته باشیم .

چند روز گذشت. قرار بود که صدا و سیما برنامه ای زنده در مورد ایده کاپ پخش کند و در این برنامه ما را دعوت کنند. از شانس بد ما گفتند به خاطر محدودیت جا از شما پنج نفر فقط یک نفر باید بیاید و ما سحر را که سخن گوی گروه بود انتخاب کردیم.

در این برنامه یکی از مسئولان ایده کاپ و نفرات اول تا سوم از هر پایه و نفرات اول تا سوم از گروه معلمان را دعوت کرده بودند. آقای مجری تنها با آقای دکتری که دعوت کرده بودند، صحبت می کرد و تنها کاری که از بقیه خواست انجام دهند، معرفی خود و ایده ی آن ها بود و بالاخره در اینجا بود که نامی هم از ما برده شد و در گزارشی که پخش کردند، یک تصویر یک ثانیه ایی هم از گروه ما نشان داده شد. البته این باعث افتخار بود که در این جمع یکی از معلمان عزیزمان و مدیر مدرسه خانم طحان هم در گروه معلمان رتبه آورده بودند و نام مدرسه ی ما چندین بار در این برنامه برده شد و همه دانستند که هنرستان نوایی یک هنرستان معمولی نیست بلکه در این هنرستان همه دست در دست هم برای رسیدن به هدفشان تلاش می کنند.

من در این سه سالی که در این هنرستان درس خواندم، کار گروهی را بسیار تجربه کردم و دانستم برای رسیدن به یک هدف باید از نظرات و تجربیات و مهارت و توانایی دیگران استفاده کرد و علاوه بر آن دانستم که هدف ها به خودی خود محقق نمی شوند بلکه باید هر روز کاری برای رسیدن به هدف انجام دهیم تا به تدریج به سمت هدف نزدیک شویم و به هدفمان برسیم.

زیرا هدف به زندگی جهت می دهد. وقتی هدفی داریم و روی آن هدف تمرکز می کنیم و برای آن هدف انرژی مصرف می کنیم، حتما به موفقیت خواهیم رسید.